

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۳
صفحات: ۱۶۳-۱۳۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۸/۲۱

تحلیل توصیفی گفتمان‌های دولت‌های پس از انقلاب اسلامی؛ در حوزه توسعه اقتصادی (۹۲-۱۳۵۷)

مرضیه ابوذری لطف*

چکیده

تحقیق حاضر با هدف بررسی نقش گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های پس از انقلاب اسلامی در برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران به انجام رسیده است. اینکه توسعه اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران متأثر از چه عامل یا عواملی بوده است؟ و هریک از دولت‌های بعد از انقلاب در این زمینه چه گفتمانی داشته اند مهمترین سوال تحقیق حاضر را تشکیل می دهد. از نظر روش، پژوهش حاضر به طور عمدۀ مبتنی بر شیوه اسنادی و بهره گیری از منابع مکتوب، می باشد. البته، این یافته‌ها و داده‌ها در درون پاره ای از مفاد و مضامین روش «تحلیل گفتمان» گنجانیده شده، پرداخته و تحلیل شده اند.

کلید واژه‌ها

سرمایه اجتماعی، تحولات ساختاری، بحران اعتماد، مصر

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
m_abouzariloft@yahoo.com

بیان مساله

در طول سه دهه گذشته، هشت دولت در نظام سیاسی مستقر گشته و در مجموع، چهار گفتمان سیاسی را شکل داده اند: دولت مقاومت، دولت سازندگی، دولت اصلاحات و دولت عدالت خواه. دولت مقاومت که در سال ۱۳۶۰ شکل گرفت و تا سال ۱۳۶۸ به فعالیت پرداخت، بر حوزه اقتصاد متمرکز گشت و به واسطه علایق و گرایش سوسیالیستی شخص نخست وزیر (میرحسین موسوی) — که البته با تکیه بر روحیه اقتدار گرایانه خود حتی رئیس جمهور را نیز به حاشیه رانده بود — ایده «اقتصاد دولتی» را دنبال می کرد. از سوی دیگر، قرار داشتن کشور در شرایط دشوار جنگ تحمیلی، به نوعی وضعیت اجتماعی و اقتصادی خاصی ایجاد می نمود و به دستاویزی برای توجیه این گونه سیاست اقتصادی تبدیل شده بود. در این چارچوب نظری، دولت به قدرت مطلقه عرصه اقتصاد ایران در طول دهه شصت تبدیل شد که تلاش می کرد با سیاست مداخله حداکثری در اقتصاد عمومی، به تدبیر جامعه بپردازد. متأسفانه، اصرار بر تداوم یافتن سیاست اقتصادی یادشده، ضربات و آسیب‌های ماندگاری بر ساختار اقتصادی جامعه ایران وارد آورد و انگیزه تولید ثروت و کار و تلاش اقتصادی را از عاملان و فاعلان غیردولتی ستاند. در نتیجه، در پایان این مقطع، جامعه ایران به صورت کامل گرفتار «رکورد اقتصادی» شد و روح رقابتی و مشارکت جویانه خود را از دست داد.

در سال ۱۳۶۸ و پس از رحلت امام خمینی (رحمه الله علیه)، پنجمین انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردید که در آن، علی اکبرهاشمی رفسنجانی توانست در رأس قوه مجریه قرار بگیرد و جامعه ایران را به مقطع گفتمانی متفاوتی وارد نماید. گفتمان دولت‌هاشمی در طول سال‌های ۷۶-۱۳۶۸، به شدت متأثر از گرایش نظری لیبرال سرمایه داری بود که به واسطه جماعتی از تکنوکرات‌های تحصیل کرده در دانشگاه‌های غرب، به وی انتقال یافته بود. در کانون گفتمان دولت وی - که به دولت سازندگی شهرت یافت — حوزه اقتصاد قرار داشت. او بر این باور بود که می باید در طی یک دوره کاری متراکم و فشرده، دو اقدام کلیدی را به انجام رساند: یکی بازسازی ویرانی‌های به جامانده از جنگ تحمیلی، و دیگری تولید زیرساخت‌های اساسی اقتصادی. او در طی هشت سال قرار داشتن در مرکز قوه مجریه، این دو هدف را با اهتمام خاصی پی گرفت و توانست گام‌های بلندی در این راستا بردارد، اما از آن سو، گرایش تئوریک او و مدیران عالی دولتش، سبب گردید اقدامات یادشده، پیامدها و نتایج نامطلوب و ماندگاری را نیز بر جامعه ایران به دنبال بیاورد. او در اواخر سال ۱۳۶۸ در حالی که مجلس قانون برنامه را

به تأیید رساننده و برای اجرا ابلاغ نموده بود، به سیاست «تعدیل اقتصادی» که از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توصیه شده بود روی آورد؛ سیاستی که دقیقاً از متن افکار نظریه پردازان اقتصادی سرمایه داری لیبرال بر می‌خاست و «عدالت» را به محاق می‌برد. در ابتدا، این سیاست به صورت محرمانه مطرح گردید و به اجرا درآمد، اما پس از مدتی، همگان دریافته‌اند که جامعه ایران در مسیر اقتصادی بی‌سابقه و چالش برانگیزی قرار گرفته است. در واقع، افکار عمومی در انتظار به سر می‌بردند که دریابند سیاست «تعدیل اقتصادی» چه نتایج و ثمراتی را برای جامعه ایران به ارمغان خواهند آورد و آیا این سیاست خواهد توانست به پیشرفت اقتصادی منجر گردد و کشور را از گرداب معضلات و آسیب‌های اقتصادی تاریخ برهاند؟ متأسفانه واقعیت این است که سیاست «اقتصاد آزاد» که دولت سازندگی از آن دفاع می‌کرد، بر شکاف‌ها و فاصله‌های طبقاتی افزود و شوک‌های اقتصادی شکننده‌ای را بر جامعه ایران وارد آورد و همچنین، فساد اقتصادی را در حوزه مدیران عالی و میانی، تشدید کرد.

در دوم خرداد سال ۱۳۷۶، هفتمین انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردید و در میان جریان‌های سیاسی و معرفتی گوناگونی که در آن شرکت جسته بودند، گزینه جناح چپ، یعنی محمد خاتمی، توانست حجم بسیار بالایی از آرای مردم را به سوی خود جذب نموده و به عنوان رئیس جمهور برگزیده شود. خاتمی که در دهه شصت، از چپ‌های مذهبی تندرو به شمار می‌آمد، از اواخر دهه شصت و پس از رحلت امام خمینی (رحمه الله علیه)، دچار دگردیسی ایدئولوژیک شد و به اندیشه‌های لیبرالیستی و دموکراتیک غربی روی آورد. در دولت سازندگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به وی سپرده شد، اما به دلیل عملکرد و مواضع لیبرالیستی او، مخالفت‌ها و انتقادهای وسیعی را نسبت به خود ایجاد نمود و در نهایت، از سمت خود استعفا کرد و از سوی دیگر، در طول سال‌های پایانی دهه شصت، بسیاری از نیروهای فکری جریان چپ مذهبی نیز از اندیشه‌های سوسیالیستی و رادیکالیستی خود اعراض نموده و به اردوگاه معرفتی سکولار، پیوند یافته بودند. این عده در حلقه صدو هفت نفری «کیان»، تلاش کردند تا با تولید اندیشه‌ها و آراء نو و نشر آن‌ها در جامعه ایران، تحولات معرفتی و دگرگونی‌های ایدئولوژیک را در این جامعه رقم زده و به این واسطه، تغییرات چشم‌گیری نیز در ساختار سیاسی پدید آوردند. ائتلاف و هم‌گرایی همه جریان‌های سیاسی و معرفتی یادشده، به استقرار دولت اصلاحات انجامید که در کانون دغدغه‌های آن، «توسعه سیاسی» و یا به بیان دقیق‌تر، پروژه «دموکراتیزاسیون» قرار داشت. از جهاتی، جریان معرفتی دوم خرداد، قوی‌ترین و

پرتولیدترین جریان معرفتی در دهه گذشته به شمار می آید؛ زیرا فعالان اصلی این جریان در طول هشت سال حاکمیت دولت اصلاحات، بسیار تلاش کردند تا به تمام دال‌های گفتمان اصلاحات، تعین مفهومی و وضوع تئوریک ببخشند و یک گفتمان منسجم و پرمایه را ساخته و پرداخته کنند.

در واکنش جمعی به حاکمیت شانزده ساله دو گفتمان سازندگی و اصلاحات که در بسیاری از ابعاد و ساحات، گفتمان‌های زاویه مندی با انقلاب به شمار می آمدند، نیروهای سیاسی و اجتماعی فعال جریان انقلاب متحد شده و تلاش کردند تا به روند یکپارچه یادشده پایان داده و فصل جدیدی را در قوه مجریه رقم بزنند. از این رو، در قالب جبهه «اصول گرایی» پا به میدان رقابت انتخاباتی نهادند که در نهایت، محمود احمدی نژاد توانست در سوم تیرماه سال ۱۳۸۴، به قوه مجریه راه یافته و ایده «دولت عدالت گرا» را پی گیری نماید. علایق و مطالعات شخصی احمدی نژاد در حوزه اقتصاد سبب گردید که او پروژه کلیدی دولت خود را «طرح تحول اقتصادی» معرفی کند و بیشتر اهتمام خود را مصروف تحقق آن نماید. افزون بر این، او از مقوله عدالت نیز تفسیری اقتصادی عرضه نمود و بیشتر هدف پُر کردن شکاف‌های طبقاتی و رفع تبعیض مادی و معیشتی را در دستور کار خود قرار داد. متأسفانه باید اضافه نمود که دولت عدالت گرا، به ویژه از آغاز استقرار دور دوم خود (در دولت دهم)، شکاف‌های معناداری با گفتمان انقلاب اسلامی پیدا کرد و از ماهیت اولیه و نخستین خود، تا حدّ درخور توجهی فاصله گرفت. نوشتار حاضر تلاش دارد این مهم را واکاوی نماید.

گفتار اول: ادبیات نظری تحقیق

۱- **گفتمان:** گفتار عبارت است از نوعی نظام معنایی مرکب از اجزاء و عناصر لفظی به یکدیگر مرتبط شده (مفصل بندی شده) که حاکی از یک واقعیت خارجی از قبیل متن، گفتار، نگرش، اندیشه، جریان اجتماعی و ... است. بنابراین، در روش تحلیل گفتمان، «واقعیت خارجی» ابتدا به «متن» فروکاهیده می شود و سپس مقوله‌ای نظری به عنوان «گفتمان» تبدیل می شود. تحلیل گفتمان، «واقعیت خارجی» ابتدا به متن «متن» فروکاهیده می شود و سپس به مقوله‌ای نظری به عنوان «گفتمان» تبدیل می شود تا شناخت آن امکان پذیر شود. تحلیل گفتمان از جمله روش‌های کیفی پژوهش اجتماعی به شمار می آید که وام دار گرایش فلسفی پرباری همچون زبان شناسی و ساختارگرایی است. برای تحلیل گفتمان، ابتدا باید عناصر

مختلف و پراکنده مربوط به یک مقوله، گردآوری شوند و سپس این عناصر با یکدیگر مرتبط شده و یک کلیت واحد تعریف شود. به این ترتیب، یک «حوزه گفتمانی» پدید می‌آید. هر یک از عناصر به مثابه دال‌های (نشانه) بی هستند که به مدلول (معنا و مفهوم) اشارت دارند. این دال‌ها در سایه «دال مرکزی»، نظم یافته و مفصل بندی می شوند. آنگاه که چندگانگی و شناوری معنایی عناصر به معانی کاملاً تثبیت شده تبدیل شد (که البته این ثبات و انجماد هم به صورت موقتی خواهد بود)، این عناصر، دقایق (لحظات یاوقته). خوانده می‌شوند. هژمونیک شدن یک گفتمان به سرکوب شدن گفتمان‌های رقیب دیگر می انجامد. تحلیل گفتمان یک رویکرد روش شناختی واحد نیست، بلکه مجموعه ای از رویکردهای میان رشته ای است. علاوه بر این، هیچ اتفاق نظری درباره چیستی گفتمان‌ها و نحوه عملکرد آن‌ها نیز وجود ندارد. البته بیشتر رویکردهای موجود به تحلیل گفتمان، برداشت فوکو از گفتمان را سرمشق خود قرار داده اند. شکاف میان دو رویکرد «ساخت گرایی اجتماعی» و «برساخت گرایی اجتماعی» در تحلیل گفتمان نشان می دهد که تلقی فوکو از گفتمان، که مبتنی بر ساخت گرایی اجتماعی است، عنصر جوهری و ذاتی روش تحلیل گفتمان نیست. از این جهت، می توان این گونه صفات عَرَضی را از روش تحلیل گفتمان حذف نمود و برداشتی دیگر از آن ارائه کرد که با مبانی فلسفی ما، سازگار و هم خوان باشد.

۲- توسعه: مایکل تودارو توسعه را اینگونه تعریف کرده است: «فرایند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی تمامی مردم». به گفته او، سه جنبه مهم توسعه عبارتند از: ۱- ارتقای سطوح زندگی مردم از طریق فرایندهای مناسب رشد اقتصادی؛ ۲- ایجاد شرایطی که موجب رشد «عزت نفس» مردم شود از طریق استقرار نظام‌ها و نهادهای اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی که مشوق شأن و احترام انسان باشد و ۳- افزایش آزادی‌های مردم در انتخاب از طریق وسعت بخشیدن به حدود متغیرهای انتخاب آن‌ها (تودارو، ۱۳۶۶: ۸۴۸-۸۴۷).

به نظر دیوید اپتر توسعه عبارت است از بسط و گسترش انتخاب و دسترسی به طیف گسترده‌ای از جایگزین‌ها از طریق شبکه نقش‌ها، طبقات و نهادها برای افراد و گروه‌ها (Apter, 1987: 16-17).

توسعه دارای ابعاد گسترده ای چون توسعه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. توسعه اقتصادی عبارت است از رشد مداوم اقتصادی یک جامعه و بهبود وضعیت رفاهی افراد جامعه، که ناشی از دگرگونی و تحول در بنیانهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی و

فرهنگی جامعه است و دستیابی به غایات مطلوب نوسازی اقتصادی فراهم می آید (حیدری، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

۳- دولت‌های توسعه گرا

دولت‌های توسعه گرا در سلطه نخبگان ناسیونالیست و توسعه گرای سرسخت قرار دارند. این دولت‌ها در مواردی که جامعه مدنی ضعیف باشد، با ترکیب سرکوب و مشروعیت، قدرت، اقتدار، استقلال و توانایی قابل ملاحظه ای را در نهادهای سیاسی و به ویژه بوروکراتیک دولت، بخصوص بوروکراسی‌های اقتصادی متمرکز کرده و برای دستیابی به اهدافی که در زمینه توسعه دارند، ظرفیت بنیادین عظیمی را ایجاد می کنند. ویژگی بارز دولت‌های توسعه گرا این است که نیازهای توسعه، اهداف سیاسی و ساختارهای نهادی آنها را تعیین می کند و در همین حال، اهداف توسعه گرایانه آن‌ها دارای انگیزه‌های سیاسی است (لفت ویچ، ۱۳۷۸: ۴۰۴). بنابراین مهمترین اجزاء ترکیبی دولت توسعه گرا عبارتست از: اجماع نخبگان توسعه خواه، استقلال نسبی دولت، دیوانسالاری کارآمد، جامعه مدنی تابع، کارایی اقتصادی بالا و مشروعیت و حسن عملکرد کارکردی.

۴- رانت و دولت رانتیر

رانت درآمدی است که بی تلاش به دست می آید و در برابر مفاهیمی چون مزد و سود به کار می رود که برآیند کوشش و فعالیت اقتصادی است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۳۷). رانت در ساده ترین معنا، سوء استفاده از فرصت‌ها و امکانات جامعه است. رانت به ثروت باد آورده و به هر پرداختی گفته می شود که بیشتر از ارزش واقعی محصول یا خدمت باشد و رانت جویی عبارت است از جست و جو برای دست یافتن به این درآمد مازاد (اسحاقی، بی تا: ۲۲). هر دولت که بخش بزرگی از درآمد خود را از منابع بیرونی و به گونه رانت به دست آورد، دولت رانتیر خوانده می شود. به سخن دیگر دولت رانتیر، دولتی است که دارای این ویژگی‌هاست: ۱- هر کشور که ۴۲ درصد یا بیشتر از درآمدش از رانت بیرونی باشد؛ ۲- این رانت‌ها از بیرون کشور به دست آید و به سخن دیگر، هیچ گونه پیوندی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی کشور نداشته باشد؛ ۳- در یک دولت رانتیر تنها درصد اندکی از نیروی کار درگیر تولید رانت و بزرگ ترین بخش جامعه دریافت کننده یا توزیع کننده رانت است.

۵- توسعه اقتصادی

توسعه و توسعه نیافتگی از مهم ترین چالش‌ها و دغدغه‌های صاحب نظران علوم اجتماعی، نخبگان سیاسی و دولت‌ها در طول تاریخ معاصر در کشورهای در حال توسعه بوده است. توسعه به معنای حرکت به سمت جلو طبق یک سری شاخص‌های معین است. توسعه دارای ابعاد گسترده‌ای چون توسعه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. میزان توسعه اقتصادی در کشورهای مختلف به وسیله شاخص‌هایی نظیر میزان درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی، تولید ناخالص داخلی، میزان صادرات و واردات و ... اندازه‌گیری می‌شود، که بر این اساس کشورها به چهار دسته سنتی (توسعه نیافته)، در حال توسعه، صنعتی (مدرن) و فراصنعتی (فرامدرن) تقسیم می‌شوند. در چند دهه اخیر، کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته کوشیده‌اند، خود را از قید و بند توسعه نیافتگی برهانند و با دستیابی به توسعه اقتصادی شرایط مناسبی را برای زندگی افراد جامعه فراهم کنند. نقش دولت در یک قرن گذشته دچار تغییر و تحولات زیادی شده است. با اشاعه و توسعه سریع فناوری، انفجار جمعیت یا فشارهای فزاینده جمعیتی، دغدغه‌های رو به فزونی محیط زیستی، مخصوصاً فشار فزاینده جهت استحاله و ادغام در اقتصاد جهانی تحت عنوان جهانی شدن، از جمله مواردی است که دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد واکنش‌های مناسب و پاسخ‌گویی‌های لازم را نسبت به آن‌ها اعمال کنند. بنابراین بازبینی جایگاه و رفتارهای دولت و اینکه نقش دولت‌ها چه باید باشد و مهم‌تر اینکه چگونه باید ایفای نقش نمایند، ضروری می‌نماید (خوش‌چهره، ۱۳۸۲: ۱۵). همچنین نگرشی بر عملکرد نظام‌های اقتصادی حاکم بر کشورهای مختلف، نارسایی‌های نظام‌های متمرکز اقتصادی و نارسایی‌های سیستم بازار آزاد را روشن می‌سازد. دیدگاه‌های علمی، تجربه کشورها و به ویژه تجربه کشورهایی که در دهه‌های اخیر در مسیر توسعه سریع قرار گرفته و موفقیت‌های عظیمی در دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته کسب کرده‌اند، شاخص‌ها و معیارهای دقیقی را در خصوص ضرورت همکاری دولت و مردم، ارائه می‌دهند که تفکر تئوریک و مرسوم بازار آزاد و یا نظام متمرکز اقتصادی را مردود می‌شمارد. شاپیرو و تایلور در این خصوص می‌گویند «از لحاظ تاریخی هیچ کشوری بدون دخالت هدفدار دولت و یا همکاری با واحدهای بزرگ خصوصی نتوانسته است به توسعه مدرن دست یابد» (Shapiro and Taylor, 1990: 861).

به عقیده پیتر اوآنز، دخالت دولت در اقتصاد دو وجه دارد: یکی انباشت سرمایه و رشد اقتصادی، دیگری رفاه اجتماعی. از اینرو دیگر نمی‌توان ثروت آفرینی را فقط تابع طبیعت و

بازار به شمار آورد، کشورداری کارآمد نیز به میدان آمده است. تشویق کارآفرینی و تسهیل ظرفیت سازی برای کالاهای جدید به دخالت پیچیده تری در امور مردم نیاز دارد و وفاداری خواستن از مردم و واداشتن آنها به رفتار درست کافی نیست. نقش تحولی دولت به ظرفیت بیشتری نیاز دارد. همین که دولت در فرایند انباشت سرمایه دخالت کند دیگر نمی تواند سختی های اقتصادی را به آسانی به گردن طبیعت یا بازار بیندازد. اگر نتوان نتایج ایجاد کننده نابرابری ناشی از روابط بازار را طبیعی شمرد و از سر باز کرد، دولت مسؤول محرومیت و تعدی شناخته می شود. به عبارت دیگر دخالت دولت در منازعات مربوط به توزیع و رفاه، حالت واضح تری پیدا می کند. دولت ها هر چه بیشتر در تحول اقتصادی دخالت کنند، بیشتر به نظام بین المللی به چشم نوعی نظام تقسیم کار می نگرند و نه فقط نظام موجودیت های سیاسی مستقل (اوانز، ۱۳۸۰: ۳۷-۴۰). اوانز بین دولت یغماگر و دولت توسعه گرا تفاوت قائل می شود. به عقیده او دولت های یغماگر از جامعه مایه می گذارند و حتی در مفهوم مشخص انباشت سرمایه نیز، اهمیت لازم را به توسعه نمی دهند. اما دولت های توسعه گرا نه تنها تحول صنعتی را سرپرستی می کنند، بلکه به درستی می توان گفت که در ایجاد تحول نیز نقش ایفا می کنند. دولت یغماگر نمی تواند یکایک مقامات مسؤول را از رفتن به دنبال اهداف شخصی خودشان باز دارد. روابط شخصی تنها منبع همبستگی است و به حداکثر رساندن منافع فردی بر پیگیری اهداف جمعی اولویت دارد. رابطه با اجتماع در رابطه تک تک مقامات مسؤول خلاصه می شود نه رابطه بین رأی دهندگان و دولت در قالب یک تشکیلات و سازمان. دولت های توسعه گرا از نظر سازمان درونی مبتنی بر شایسته سالاری قوی و پاداش های شغلی دراز مدت برای ایجاد مسؤولیت و حس همبستگی سازمانی هستند. فقط دولتی را می توان توسعه گرا نامید که خودگردانی و اتکاء به اجتماع را در کنار هم داشته باشند، این آمیزه به ظاهر متعارض از همبستگی سازمانی و اتکاء به اجتماع که آن را خودگردانی متکی به اجتماع می نامیم، پایه اصلی و ساختاری لازم برای دخالت موفقیت آمیز دولت در تحول صنعتی فراهم می کند (اوانز، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۶).

بانک جهانی، در سال ۱۹۹۷ موضوع اصلی گزارش توسعه جهانی را، «نقش دولت در جهان در حال تحول» قرار داد. این گزارش از آن جهت که در گرماگرم مباحث لیبرالیسم نو مبنی بر ضرورت بازگشت به اندیشه دولت حداقل مطرح شد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است که به بررسی آن پرداخته می شود.

تاریخ و سیر تحولات توسعه شاهد سه مرحله مختلف از جهت گیری نسبت به مداخله دولت‌هاست: مرحله اول که دولت را عامل اصلی و نیروی غالب توسعه قلمداد می‌کرد، بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم شروع شده و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی ادامه می‌یابد. مرحله دوم که مترادف با ظهور مجدد اندیشه‌های نئوکلاسیکی در اقتصاد توسعه است، فاصله زمانی ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۷ را در بر می‌گیرد. مرحله سوم با انتشار کتاب «نقش دولت در جهان در حال تحول» به وسیله بانک جهانی در سال ۱۹۹۷ شروع شده و هنوز هم ادامه دارد (بانک جهانی، ۱۳۷۸).

بعد از جنگ جهانی دوم، ظهور کشورهای تازه استقلال یافته از یک سو و نیز خارج شدن از فضای نیمه استعماری که برخی دیگر از کشورها علی‌رغم دچار شدن به وضعیت استعماری در آن گرفتار بودند، بحث توسعه این کشورها را در عرصه نظریه پردازی جهان وارد فاز جدیدی کرد. کوشش برای سرعت بخشیدن به جبران عقب ماندگی‌ها و تلاش برای ایجاد رفاه، دولت را به عنوان یکی از مهمترین و حیاتی ترین عوامل موثر در توسعه این کشورها مطرح ساخت. بنابراین در این مرحله از فرایند توسعه دولت به عنوان محرک اصلی توسعه ایفای نقش می‌کرد. گسترش حضور و دخالت دولت تا دهه ۱۹۷۰ در این کشورها همچنان ادامه داشت تا این که اندک اندک هزینه‌های اتخاذ این استراتژی در قالب بحران بدهی، کسری بودجه شدید دولت‌ها، وابستگی فزاینده اقتصاد به بخش عمومی و ... نمایان شد. بحران اروپای غربی در دهه‌های ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰، تا اندازه زیادی، یک بحران برای دولت رفاه بوده است (هتته، ۱۳۸۱: ۳۷). علاوه بر این، فروپاشی شوروی در دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰، آغازگر دیدمان جدیدی در توسعه و سیاست گذاری توسعه در این کشورها گردید (مومنی، ۱۳۷۴: ۶). در چنین فضایی بود که نظریه «دولت پلید» طرح و ضرورت اتخاذ سیاست‌های تعدیل ساختاری مطرح گردید. فضای غالب در این دوران نفی دخالت دولت، انجام آزاد سازی و مقررات زدایی، خصوصی سازی، ثبات اقتصاد کلان با تاکید بر کنترل تورم و کسری بودجه و واقعی کردن قیمت‌ها و اتکای صرف به مکانیسم قیمت‌ها بود. اما در عمل اتخاذ سیاست‌های مذکور منجر به افزایش تورم، بحران بدهی‌ها، کاهش شدید ارزش پول ملی، فرار سرمایه، کاهش شدید استانداردهای زندگی، افزایش نابرابری و افزایش عمده در فقر شهری و روستایی و ... در اغلب کشورهای اجرا کننده این سیاست‌ها گردید. این معضلات با شوک نفتی ایجاد شده در آن زمان تشدید و منجر به ایجاد رکود عمومی در این کشورها شد (Adelman, 1999).

در این شرایط، افکار تجدید نظر طلبانه‌ای در ادبیات توسعه اقتصادی با عنوان «اجماع

پساواشنگتنی» شکل گرفت. بانک جهانی که تا این زمان به عنوان یکی از طراحان اصلی سیاست‌های تعدیل اقتصادی شناخته می‌شد، از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد بر عدم کارایی سیاست‌های تعدیل و لزوم انتخاب چارچوب تازه سیاست گذاری پا فشاری کرد. بر این اساس ژوزف استیگلیتز، معاون وقت بانک جهانی، از ترکیب پویای کنش‌های متقابل دولت-بازار حمایت می‌کند که در این کنش‌های متقابل، دولت‌های توسعه‌گرا نقش مهمی در سرمایه‌گذاری و تامین بودجه‌ی آن، شکل‌گیری سرمایه‌انسانی، کسب فناوری، تاسیس نهادها و پیش برد اصلاحات سیاستی و نهادی دارند. از نگاه استیگلیتز هدف توسعه چیزی فراتر از برداشت متعارف از آن، یعنی رشد تولید ناخالص داخلی است. این اهداف شامل افزایش سطح بهداشت و درمان و آموزش، حفظ و بهبود محیط زیست، افزایش و حمایت از ایجاد فرصت‌ها برای تمامی شهروندان جهت مشارکت در سیاست گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد. تمرکز بر هدف رشد اقتصادی نه تنها ابزارها را با اهداف اشتباه می‌گیرد، بلکه جای علت و معلول را نیز اشتباه فرض می‌کند (Stiglitz, 1998a: 6-7). دولت دارای نقش مشخصی در ارتقای عملکرد اقتصادی است که باید آن را هم در سطوح اقتصاد کلان و هم اقتصاد خرد ایفا کند. بازارها بهترین راه سازماندهی تولید و توزیع کالاها و خدمات هستند، اما موارد مهمی وجود دارند که در آنها بازارها عاجز از تولید نتایج کارا هستند. اگر چه بسیاری از موفق‌ترین موارد توسعه حکایت از واکنش دولت‌ها به این موارد نقصان در کارکرد بازار دارند و این کار نه با جایگزین کردن بازارها بلکه با استفاده از بازارها و تکمیل آن‌ها و حتی کمک به ایجاد آنها انجام گرفته است (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

در این نوشتار با توجه به دیدگاه‌های پیتر اوانز و گزارش بانک جهانی، اعتقاد بر این است که دولت باید در طول فعالیت‌های بخش خصوصی قرار گیرد؛ به عبارت بهتر دولت در فعالیت‌های اقتصادی باید نقش مکمل بخش خصوصی را ایفا کند. البته دولت در این شرایط صرفاً تا جایی مجاز به فعالیت است که فرایند توسعه را تسریع کند. دستیابی به توسعه اقتصادی فقط در سایه وجود دولت توسعه‌گرا و کارآمد میسر است که با همکاری بخش خصوصی زمینه‌های پیشرفت کشور را فراهم کنند.

گفتار دوم: دولت، گفتمان و توسعه اقتصادی در دوره جمهوری اسلامی

بر مبنای قانون اساسی، شاکله کلی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران در قالب فعالیت سه

بخش دولتی، خصوصی و تعاونی تعریف شده است، اما آنچه طی سال‌های گذشته بیش از هر چیز دیگری بر اقتصاد ایران حاکم بوده، بسط و گسترش فعالیت بخش دولتی، سیطره این بخش بر اقتصاد کشور و تضعیف بخش‌های خصوصی و تعاونی است (ابراهیمی و مومنی، ۱۳۸۳). با پیروزی انقلاب اسلامی و ملی شدن مالکیت و اداره عمده واحدهای صنعتی و تولیدی، بر دامنه اقتصاد دولتی باز هم افزوده شد، به گونه‌ای که سهم دولت در اداره اقتصاد ایران به بیش از ۸۰ درصد افزایش یافت. علی‌رغم همه تلاش‌ها و اقداماتی که در دهه‌های اخیر برای خصوصی‌سازی انجام شده، این سهم همچنان محفوظ و پایدار مانده است و دولت به‌عنوان یک کارفرمای بزرگ عمل می‌کند (مزروعی، ۱۳۸۲).

از سوی دیگر، در کشور ما نفت نقشی اساسی در اقتصاد، بازی می‌کند. در طول تاریخ این ماده حیاتی که به حق (طلای سیاه) نام گرفته است، به‌عنوان یکی از منابع اصلی درآمد دولت در اقتصاد کشور مطرح بوده است (شریفی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). وابستگی درآمد دولت به درآمدهای نفتی یکی از عوامل ساختاری تورم در اقتصاد ایران می‌باشد. این وابستگی منجر شده است تا سیاست‌های مالی در اقتصاد ایران عملاً از شرایط بازارهای جهانی نفت تبعیت نماید (عباسی نژاد و تشکینی، ۱۳۸۳). دولت با اتکا به درآمدهای نفتی و کاهش بیکاری هر روز بر تعداد سازمان‌ها و کارمندان تابع خود می‌افزاید و این رشد بدون برنامه بدنه دولت در کنار عدم نیاز به برنامه ریزی جهت کسب درآمد (به دلیل دائمی بودن درآمدهای نفتی) از بخش‌های مختلف اقتصاد، باعث بی‌نظمی کلی و کسر بودجه هر ساله دولت می‌گردد. در کنار مشکلاتی که به آنها اشاره شد، کاهش میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، کاهش شاخص بهره‌وری کل عوامل تولید و افزایش میزان فساد در ایران، از جمله دیگر مشکلات اقتصادی کشور هستند. به منظور بررسی توسعه اقتصادی در دوره جمهوری اسلامی، ضرورت دارد تغییرات و تحولات فرهنگی-سیاسی و اقتصادی-اجتماعی ایران را به چهار مرحله تقسیم شود که عبارت است از: مرحله اول در دوره حیات امام خمینی (ره) و جنگ و در فاصله سال‌های ۶۸-۱۳۵۸ ش؛ مرحله دوم مقارن با خاتمه جنگ و وفات امام خمینی (ره) (۱۳۶۸ش) و تغییر رهبری و اصلاحات اقتصادی دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال‌های ۷۶-۱۳۶۸ش؛ مرحله سوم دوره اصلاحات سیاسی و جنبش معروف به دوم خرداد در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی در سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ش؛ مرحله چهارم دولت نهم و دهم و در زمان ریاست جمهوری دکتر محمود احمدی‌نژاد از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲.

۱- گفتمان مقاومت و ساده زیستی؛ دوره اول: دولت موقت و سال های جنگ

اوایل پیروزی انقلاب، کشور فضای خاصی داشت. از هر سو صدایی می آمد و هر جریان تلاش می کرد منویات خود را بر کشور حاکم کند، عده ای طرفدار اقتصاد متمرکز و دولتی بودند، عده ای باورهای لیبرالی داشتند و عده ای از اقتصاد اسلامی دفاع می کردند. در یک سو، چپ های اسلامی قرار داشتند که در اقتصاد، متمایل به گرایش های سوسیالیستی بودند، از دولت بزرگ دفاع می کردند و به عنوان طرفداران سیاست های توزیعی در اقتصاد شناخته می شدند. در مقابل، راست های اسلامی قرار داشتند که بخش خصوصی محور بودند و به این نکته اعتقاد داشتند که دولت باید کوچک باشد و مدیریت بنگاه ها نباید در اختیار مدیران دولتی قرار گیرد.

از همان روزهای آغازین انقلاب، تفکر اقتصاد دولتی به قوانین کشور راه یافت. صنایع کشور، بانک ها و بیمه ها ملی شد و فضا برای سرمایه گذاری و کارآفرینی تغییر کرد و دولت نوعی سیاست اقتصادی توزیعی از نوع پوپولیستی را در پیش گرفت. در این فضا همه منابع و توجهات به سوی مقابله با تهدیدات ناشی از جنگ تحمیلی بود. جنگ تحمیلی دو اثر مستقیم و غیر مستقیم بر اقتصاد ایران داشت؛ نخست تخریب و ویرانی امکانات اقتصادی کشور که تا ۵۰۰ میلیارد دلار نیز برآورد شده است و دیگری از دست رفتن فرصت های گرانبها برای کسب استقلال اقتصادی و رهایی از وابستگی (رزاقی، ۱۳۶۹: ۱۴۶). از این رو اولاً امکان چندانی برای اجرای برنامه های رشد اقتصادی و سرمایه گذاری مولد باقی نمی گذاشت. ثانیاً بسیج مردمی برای جنگ، مستلزم تامین حداقلی از نیازهای مصرفی مردم بود. وزارت بازرگانی، ستاد بسیج اقتصادی، مراکز تهیه و توزیع کالا، تعاونی های محلی و صنفی و فروشگاه ها در سرتاسر کشور همگی به شبکه وسیعی برای توزیع کالاهای وارداتی و مصرفی تبدیل شدند. آنان کالاهایی را با یارانه های بالا در میان گروه های مختلف مردم توزیع می نمودند. البته چنین سیاستی هزینه های اقتصادی و سیاسی زیادی برای حاکمیت در برداشت (مصلی نژاد، ۱۳۸۴: ۱-۲).

در این سال ها، گسترده ترین اقدامات از نوع بازتوزیعی، مصادره دارایی خاندان پهلوی و عوامل و نزدیکانش، مصادره دارایی افرادی که از کشور گریخته بودند و مصادره شرکت هایی که میزان دیون آن ها بیش از نصف دارایی هایشان بود را در بر می گرفت. اقدام دیگر، ملی کردن بانک ها بود. در بهار سال ۱۳۵۸، شورای انقلاب، ۲۷ بانک خصوصی کشور را ملی کرد. همین طور می توان از ملی کردن صنایع نام برد. شورای انقلاب در بهار ۱۳۵۸، قانون مدیریت

صنایع را تصویب کرد. بر اساس این قانون، دولت موظف می شد برای کارخانه‌هایی که مالکان آن‌ها غایب بودند، یک یا دو مدیر منصوب کند (احمدی امویی، ۱۳۸۳: ۱۹). سیاست‌های باز توزیعی بعدی بیشتر در قالب طرح‌ها و لوایحی صورت می گرفت که شامل لایحه ملی کردن اراضی شهری، لایحه قانون اراضی شهری، لایحه اصلاحات ارضی، لایحه تأمین و توزیع کالا، لایحه اسلامی کار، لایحه ملی کردن معادن و طرح دولتی کردن تجارت خارجی می شد (حاتمی، ۱۳۸۹: ۹).

پس از انقلاب، استفاده از ابزار برنامه ریزی برای پیشبرد بهینه امور و تحقق اهداف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مورد بی مهری قرار گرفت. اولین برنامه پس از انقلاب برای سال‌های ۶۶-۱۳۶۲ با اعتبار ۷۷۲۳/۷ میلیارد ریال تهیه شد که در مقدمه این برنامه، هدف نهایی، تغییر ساختار اقتصاد وابسته ذکر شده بود (رزاقی، ۱۳۶۹: ۱۴۵-۱۴۶). این برنامه بیشتر تحت الشعاع رویکرد سوسیالیستی و اقتصاد برنامه ریزی شده بود و محتوای آن دولت گرایانه به نظر می رسید، از این رو جریان اسلامی و سنتی مجلس در مقابل آن مقاومت و از تصویب آن جلوگیری کرد. این جریان «برای دولت نه تنها مسؤولیتی جهت تنظیم و تدبیر امور قائل نبود، بلکه دولت را تسهیل کننده امور کسانی که سرمایه دارند و می خواهند در تولید کالا و خدمات فعالیت کنند، می دانست. این طرز تفکر هر نوع سیاست گذاری از جانب دولت را در حکم محدود کردن انسان آزاد قلمداد کرده و مضر برای جامعه می دانست» (ابراهیم بای سلامی، ۱۳۸۸: ۱۷۶).

در این دوران، علاوه بر جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی ایران از طرف دولت آمریکا، فشارهای اقتصادی را بر کشور مضاعف نمود و در نتیجه، درآمدهای دولت رو به کاهش گذاشت و هزینه‌های دولتی نیز افزایش پیدا کرد و این مساله منجر به کسر بودجه سالانه دولت شد. دولت نیز غالباً برای رفع این کسر بودجه، به ناچار متوسل به استقراض از بانک مرکزی می شد و در نتیجه، تورم تا پایان جنگ تحمیلی، دامنگیر اقتصاد ایران شد. دولت در خلال این دوره برای مهار تورم، سیاست‌های کنترل قیمت و سیستم جیره بندی را در پیش گرفت (عزیزی، بی تا: ۲۷). علاوه بر این، ورود سرمایه‌های خارجی به کشور رو به کاهش گذاشت و در یک دوره زمانی به طور کلی قطع شد و اغلب سرمایه گذاری‌های انجام شده قبلی نیز رها گردیده و اصل سرمایه‌های خارجی به کشور مادر برگشت داده شد (هوشمندی، ۱۳۸۷: ۲۷۳). از دیگر دلایل تنزل و توقف سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این دوره می توان به بی ثباتی سیاسی اوایل

انقلاب، جنگ تحمیلی و مصادره سرمایه‌های بیگانه، نبود تضمین‌های حقوقی و تفسیرهای متناقض از اصول قانون اساسی اشاره کرد.

حسین عظیمی مشکلات و تنگناهای اقتصادی موجود در ایران در سال ۱۳۶۸ ش را در ۴ محور خلاصه می‌کند: ۱- عدم تحرک و پویایی در تولید کل و سرانه؛ ۲- ساختار نامناسب تولید؛ ۳- عدم تناسب سیاست‌های پولی و بانکی؛ ۴- مشکلات اداری- اجرائی (دولت). به نظر او مشکلات بنیادی تر در اقتصاد ایران عبارتند از: ۱- عدم درک مباحث توسعه اقتصادی (فقدان استراتژی مناسب توسعه)؛ ۲- ضعف شدید نظام آموزشی؛ ۳- ضعف روحیه علمی حاکم بر جامعه؛ ۴- مشکلات ناشی از وابستگی به خارج؛ ۵- فقدان ثبات سیاسی در دهه‌های اخیر (عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۶-۱۵).

۲- گفتمان سازندگی و اصلاحات اقتصادی؛ دوره دوم: کارگزاران سازندگی و دولت‌های رفسنجانی

با آغاز دهه ۱۹۸۰ مشکلات ناشی از گسترش حجم دولت‌ها و پر مسؤولیتی آن‌ها موجب شد تا تردیدها نسبت به نقش دولت‌ها و تاثیر آن‌ها در تحولات و توسعه اقتصادی افزایش یابد و دولت‌ها به ناچار فرایند کوچک سازی و کاهش مسؤولیت‌ها و تصدی‌ها را در دستور کار خود قرار دهند. سقوط اتحاد جماهیر شوروی و شکست و زوالی که در اندیشه اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی بوجود آمد و به گفته آلون تافلر تصادم سوسیالیسم با آینده موجب شد تا بینش تازه ای در فرایند «جهانی شدن» بوجود آید و با تاکید بر مفاهیمی چون «آزادی اقتصادی»، «خصوصی سازی» و «تجارت جهانی» سیاست‌های کلی و برنامه ریزی کشورها تحت شعاع فرایند جدیدی که «نئولیبرالیسم» خوانده می‌شود، قرار گیرد. در این فرایند توسعه نیازمند آزادسازی بازارها و تغییر مالکیت از دولت به بخش خصوصی و رهایی از دولت شرط اساسی و نخستین گام در جهت توسعه است. در ایران این رویکرد در پایان جنگ و با برنامه اول توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی (۱۳۷۲-۱۳۶۸) مورد توجه قرار گرفت (ابراهیمی‌سلامی، ۱۳۸۸: ۱۷۶-۱۷۷).

دولت‌های رفسنجانی تحت تاثیر فضای سیاسی و اجتماعی و بین المللی و فروپاشی شوروی و بلوک شرق و پایان جنگ سرد و توصیه‌ها و تجویزهای نهادهای مالی بین المللی همچون صندوق بین

المللی پول^۱ و بانک جهانی و نیز تجربیات کشورهای چینی و ترکیه اوزال (با شعار ابتدا اقتصاد، بعد دموکراسی)، برنامه بازسازی و تعدیل ساختاری را در راس برنامه‌های خود قرار داد که اساس آن بر کنترل‌های بیشتر بر روی نرخ مبادلات، سیاست آزادسازی پولی، اختصاص سرمایه‌های سنگین در زیرساخت‌های توسعه، مثل سدهای بزرگ، پروژه‌های آبیاری، برق و در صنایع سنگین مثل فولاد، پتروشیمی، سیمان، آلومینیوم و تاسیس پالایشگاه‌های جدید بود (Khaleghi, 2008: 38). هاشمی رفسنجانی برای نیل به این مقصود در کابینه خود عمدتاً تکنوکرات‌ها را به کار گرفت. برنامه اقتصادی هاشمی رفسنجانی در برگیرنده اعمال برخی سیاست‌های پولی-مالی برای سوق دادن سرمایه‌های داخلی و خارجی به سمت فعالیت‌های تولیدی و صنعتی بود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۳-۴).

با آغاز برنامه اول توسعه در سال ۶۸، انتظار می‌رفت که به لحاظ فراهم شدن زمینه‌های مناسب، سهم ایران از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی افزایش یابد، لیکن علی‌رغم انجام یک سری اصلاحات اقتصادی، رشد و رونق چندانی در این مساله مشاهده نشد (طاهری، ۱۳۸۴: ۳۰-۳۱). با تصویب قانون برنامه دوم توسعه در نیمه دوم ۱۳۷۲ و پذیرش سرمایه‌گذاری‌های خارجی (بند ه‌از تبصره ۲۲ قانون) و تصویب قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری-صنعتی جمهوری اسلامی ایران، پس از یک دوره توقف طولانی پانزده ساله، بار دیگر جذب سرمایه‌های خارجی مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفت ولی در عمل شاهد عملکرد ضعیفی در جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشور بودیم که علت عمده آن را می‌توان شرایط خاص اقتصادی و سیاسی، نوسانات نظام ارزی، تفاسیر مختلف و متضاد در خصوص اصول ۴۴ و ۸۱ قانون اساسی و قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی و ... برشمرد.

با پایان جنگ، افزایش بسیار چشمگیر درآمدهای نفتی، استقراض، اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، سرمایه‌گذاری‌های گسترده و افزایش هزینه‌های واقعی دولت باعث می‌شود که با وجود بالا رفتن کم سابقه واردات، تورم کم و بیش در دوره ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲، روندی فزاینده داشته باشد. پس از این دوره کاهش دوباره درآمدهای نفتی به همراه ناتوانی دولت در مهار نرخ ارز و دو برابر شدن یک باره هزینه‌های دولت در سال ۱۳۷۲، شوک تورمی سال ۱۳۷۴ را موجب می‌شود و نرخ تورم به ۵۰ درصد می‌رسد. از آن پس، با افزایش نسبی درآمدهای نفتی

1. IMF

و واردات، مهار نقدینگی و هدایت آن به سوی سرمایه‌گذاری‌های دولتی و نیز تثبیت نرخ ارز با کمک درآمدهای نفتی، تورم را به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد و به کمتر از بیست درصد می‌رساند (تقوی و نخجوانی، ۱۳۸۲: ۲۹).

آنچه که سیاست‌های اصلاح اقتصادی در ج.ا.ایران را با مشکل روبرو ساخت این بود که اجرای این اصلاحات با اصلاحات سیاسی و قضایی همراه نبود. تکنیک‌های اقتصادی به تنهایی نمی‌توانستند موجب موفقیت در رفرم‌های اقتصادی شوند. درحالی که از یک طرف سیاست تعدیل به معنی کاهش ارزش ریال اجرای می‌شد، از طرف دیگر بخش دولتی آماس کرده و غیرکارا همچنان دست نخورده باقی ماند. از طرف سوم صنایع دولتی بسیار عظیم در دست دولت وجود داشت که بخش اداری و صنایع دولتی باعث می‌شد که هزینه‌های جاری دولت به طور دائم در حال افزایش باشد و گاه حتی هزینه‌های دولت به بیش از ۷۰ درصد بودجه‌های پیش‌بینی شده برسد. علاوه بر این اجرای این سیاست‌ها موجب افزایش شکاف طبقاتی و افزایش فقر در جامعه گردید (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۱۲).

به طور کلی برنامه آزادسازی اقتصادی‌هاشمی، گرچه تکان‌هایی به اقتصاد راکد و فرتوت بعد از انقلاب وارد آورد، اما از سوی دیگر این سیاست‌ها با ایجاد یا تشدید پدیده‌ها و مسائلی همراه بود. این امر زمینه تشدید تعارض‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی را فراهم آورد. بارزترین و سریع‌ترین پیامد سیاست تعدیل، در پدیده‌هایی نظیر تورم لجام گسیخته، افزایش بیکاری، کاهش سطح زندگی طبقات متوسط و پائین، رونق بند و بست‌های اقتصادی و آشکار شدن پدیده ثروت بادآورده و بارزتر شدن پدیده تجمل‌گرایی جلوه گر شد (مصلی نژاد، ۱۳۸۴: ۵).

۳- گفتمان اصلاحات؛ دوره سوم اصلاحات سیاسی در دولت خاتمی

سیاست‌های اقتصادی دولت خاتمی تا حدود زیادی ادامه سیاست‌های دوره‌هاشمی بود. اما با تقویت گفتمان مردم‌سالاری و تنش زدایی و «گفتگوی تمدن‌ها» که در ادامه تلاش‌های دولت‌هاشمی و با برگزاری اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران در آذر ۱۳۷۶ ش، بهبود بیشتر روابط ایران با اعراب، به ویژه عربستان و نیز بهبود روابط با دنیای غرب و سفر خاتمی به کشورهای مهم اروپایی، حاصل شد، زمینه برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در ایران فراهم گردید. ایده «گفتگوی تمدن‌ها» با استقبال جهانی رو به رو شد و بار دیگر افکار عمومی جهان را به نفع ایران بازسازی و جلب نمود و سازمان ملل

سال ۲۰۰۱ را سال «گفتگوی تمدن‌ها» نامید (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۳۹).

دولت خاتمی گام‌هایی در جهت بهبود اقتصاد برداشت که عبارتند از: تکمیل طرح‌های اقتصادی نیمه تمام دوره قبلی، بازپرداخت بدهی‌ها، برقراری انضباط مالی بیشتر، تک‌نرخ کردن ارز در ۱۳۸۱ ش، کوچک کردن دولت و کاهش حجم دستگاه اداری و اجرایی و واگذاری بیشتر کارها به دست مردم، ارائه برنامه پنج ساله سوم ۸۴-۱۳۷۹ ش با تأکید بر ترویج حاکمیت قانون، صادرات غیر نفتی، خصوصی سازی و آزادگذاری که به دلیل مخالفت‌ها حاصل چندانی نداشت، مالیات‌گیری از فراریان مالیاتی، کاهش وابستگی به نفت و آزادسازی بیشتر نرخ ارز در هماهنگی با نرخ بازار بین‌المللی.

در ادامه تلاش‌های دولت‌های دولتهای هاشمی، در این دوره نیز زیرساخت‌ها تقویت شد و علاوه بر تکمیل ساخت سدهای بزرگی چون کرخه، مسجد سلیمان و کارون ۳، خودکفایی در گندم، بهره برداری از میدان‌های گازی پارس جنوبی و احداث خط آهن بافق-مشهد، در برنامه‌های نرم افزاری نیز در کنار یکسان سازی نرخ ارز، حذف موانع غیر تعرفه‌ای، تجمیع عوارض، اصلاح ساختار بودجه، کنترل کسری بودجه، ایجاد صندوق ذخیره ارزی، اصلاح قانون مالیات‌ها، قانون جدید جلب و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بورس، حذف پیمان سپاری و ... صورت گرفت. طبق بررسی‌های صندوق بین‌المللی پول، رونق اقتصاد ایران پس از انقلاب از شروع برنامه سوم توسعه رخ داده، رونقی که هنوز هم شکننده است (همان: ۳۴۰).

در این سال‌ها، میزان تورم در کشور روندی کاهشی داشته است، به طوری که در سال ۱۳۸۳ نرخ تورم به حدود ۱۵ درصد رسید. باید توجه داشت در سال‌های قبل افزایش ۷۵ درصدی قیمت بنزین یکی از دلایل عمده افزایش میزان تورم در اقتصاد ایران تلقی شده است. البته این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که افزایش قیمت یک کالا و حتی چند کالای خاص حتی اگر این کالاها مهم هم باشند به تنهایی نمی‌تواند به عنوان تورم تلقی شود ولی در ایران افزایش قیمت بنزین، همه ساله عامل موثری در افزایش قیمت سایر کالاها و خدمات بوده است (محنت‌فر و دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

اما با وجود رشد سریع بخش صنعت، پایین و یا حتی منفی بودن کل بهره‌وری در این سال‌ها- که همراه با سرمایه‌گذاری بالای فیزیکی بوده است- حاکی از بهره‌وری پایین سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی است، که طبق بررسی صندوق بین‌المللی پول، شاید ناشی از

محدودیت‌های تجاری و پایین بودن بازده سرمایه گذاری بخش عمومی در بخش صنعتی است. نیکی کدی نیز به این نکته اشاره می‌کند که «صاحبان سرمایه هنوز ترجیح می‌دهند در صادرات^۱ و واردات^۲ و تجارت داخلی یا املاک و مستغلات سرمایه گذاری کنند تا سرمایه گذاری دراز مدت در تولیدات صنعتی» (کدی، ۱۳۸۳: ۷۰-۶۹). در این دوره صنعت ایران در اغلب رشته‌ها کهنه و قدیمی است و از تحولات جدید تکنولوژیک به دور مانده است. نیروی انسانی شاغل در آن به نسبت زیادی یا بی سواد یا کم سواد است و توانایی پذیرش و کار کردن با ابزارهای تکنولوژیک پیشرفته و هماهنگی با روش‌های جدید تولید را ندارد. بخش صنعت و صادرات کالاهای صنعتی، همچنان با مشکل بنیادی وابستگی به درآمدهای نفتی و نوسانات آن مواجه بوده و از نظر تامین مواد اولیه و واسطه ای و به ویژه کالاهای سرمایه ای و قطعات مورد نیاز، دشواری‌های زیادی داشته است. در مجموع بخش صنعت ایران در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م یعنی تا سال ۲۰۰۰م، با نوعی ایستایی در فرایند انطباق با الزامات تجاری-صنعتی بین المللی و تحولات فناوری رویارو بوده است.

با اتخاذ سیاست تنش زدایی در این دوره، شاهد کاهش ریسک حاصل از سرمایه گذاری در ایران هستیم اما در نهایت باز هم نتوانسته ایم موفقیت‌های قابل توجهی را در امر سرمایه گذاری‌های خارجی به ویژه سرمایه گذاری مستقیم خارجی کسب نماییم (عباسی، ۱۳۸۳). مشکل بزرگی که در این میان بر سر راه سرمایه گذاری خارجی در کشور وجود داشت، «قانون» بود. قانون جلب و حمایت از سرمایه گذاری ایران (مصوب سال ۱۳۳۱) بیش از آن که راهگشای سرمایه گذاران باشد مانعی برای سرمایه گذاری خارجی محسوب می‌شد (سیفی نژاد، ۱۳۸۳). سیاست‌های اقتصادی دولت خاتمی تا حدود زیادی ادامه سیاست‌های دوره‌های هاشمی بود. در چهار سال اول ریاست جمهوری خاتمی، اولویت با پروژه‌های توسعه سیاسی و آزادی و جامعه مدنی بود و به کار و تولید و اشتغال و معیشت اکثریت مردم، رفع فقر و محرومیت، فساد اداری-مالی، صنعتی شدن، بخش خصوصی، کارآفرینان و بورژوازی ملی و صنعتی و قطع وابستگی اقتصاد به نفت و انباشت سرمایه و دیگر مسائل اقتصادی اولویت داده نشد. خاتمی در دور دوم ریاست جمهوری خود، بیشتر به اداره امور و حفظ وضع موجود پرداخت و با تفاوت‌هایی سیاست‌های دوره دوم را ادامه داد. با این که او چند اصلاح در حوزه تجارت و ارز انجام داد و با

1. CIF
2. FOB

برداشتن محدودیت‌های تجاری و تک‌نرخی کردن ارز، مسیر اقتصاد ایران را برای پیوستن به اقتصاد جهانی تا حدودی هموار کرد با این حال راه چاره‌ای برای حل معضلات اساسی اقتصاد ایران نتوانست بیابد.

۴- گفتمان عدالت اجتماعی؛ دوره چهارم: دولت نهم و دهم و دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد

تشکیل دولت نهم در ایران (۱۳۸۴) موجب شد تا با تغییر پارادایمیک اهداف و اجرای برنامه چهارم توسعه اقتصادی و اجتماعی بیشتر تحت الشعاع شعارهای عدالت خواهانه قرار گیرد و مساله نابرابری‌ها و تبعیض در توزیع منابع اهمیت یابد و رفاه اقتصادی دهک‌های پایین جمعیتی در دستور کار دولت قرار گیرد. در راستای تحقق این اهداف در سال‌های اول تا سوم، دولت «توزیع مکانیکی» منابع را با اتخاذ روش‌هایی چون «سفرهای استانی»، «طرح‌های زودبازده»، «سیاست‌های پولی انبساطی» و «توزیع سهام عدالت» به انجام رساند. در سال چهارم «طرح تحول اقتصادی» (۱۳۸۷) در دستور کار دولت قرار گرفت (ابراهیم‌بای سلامی، ۱۳۸۸: ۱۸۰).

در دولت نهم، مقدمات حرکت سیاست‌های اقتصادی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی فراهم آمد. بارزترین وجه سیاست‌های بازتوزیعی جدید، تقسیم عدالت در میان طبقات فرودست و نیازمند بود. بر اساس این سیاست‌ها، دولت خود را متعهد دید ابتدا سهام کارخانه‌های دولتی و سپس با یک فاصله زمانی، سود آن‌ها را میان این دسته از طبقات توزیع نماید. در عالم نظر، این سیاست‌ها، هدف کاهش شکاف طبقاتی در ساخت اجتماعی از طریق بازتوزیع دارایی‌های دولتی را دنبال می‌کرد. بدین سان شرکت‌های دولتی به جای واگذاری به بخش خصوصی به بخش تعاونی واگذار شد که اعضای آن سهام را در قالب یارانه از دولت دریافت می‌نمودند. لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها بر اساس دهک‌های درآمدی جامعه نیز هدفی مشابه را دنبال می‌کند. این طرح نیز در پی تعدیل شکاف طبقاتی در جامعه و بازتوزیع درآمد به نفع طبقات فرودست می‌باشد. بدین سان در این دوره، عدالت بار دیگر در ادبیات سیاسی پررنگ شد و تحقق آن هدف اصلی دولت تعریف گردید (حاتمی، ۱۳۸۹: ۷).

در این دوره، با ارائه لایحه برنامه چهارم توسعه به مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص

مصلحت نظام که بر اساس دستور مقام معظم رهبری وظیفه تبیین سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی را بر عهده گرفته بود کمر همت به تصویب و مشخص ساختن حدود وظایف دولت و چگونگی واگذاری شرکت‌های دولتی و گسترش فعالیت بخش‌های خصوصی و تعاونی کشور بسته و با تصویب کلیات این سیاست‌ها، بررسی و تصویب چارچوب فعالیت بخش‌های سه گانه اقتصادی کشور را در دستور کار خود قرار داد (مومنی و ابراهیمی، ۱۳۸۳).

سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی در ۵ بند تدوین شد به طوری که مطابق بند (الف) حوزه فعالیت دولت تشریح شد و دولت از هرگونه فعالیت در خارج از آن حوزه منع شد. در بند (ب) برای دولت دو شریک جدی و قدرتمند (بخش تعاونی و بخش خصوصی) تعریف شد. اما از آنجا که این دو بند برای تحقق اهداف مبتنی بر احیای دولت ناکافی بود، بندهای بعدی (به ویژه بند ج) نیز اضافه گردید. براساس بند (ج) دولت موظف به توسعه خصوصی سازی شد. در دو بند (د) و (ه) نیز به ترتیب سیاست‌های کلی واگذاری و سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت و پرهیز از انحصار، ابلاغ و بر آن‌ها تأکید شد. به این ترتیب با تصویب بند (ج) اصل ۴۴، حرکت به سمت اقتصاد بازار تقویت می‌شود. سیاست‌های تعدیلی سابق، اگر چه هر یک به نوعی با هدف دستیابی به اقتصاد آزاد اجرا می‌شد، با وجود انحصارات قدرتمند دولتی هیچ کارایی لازم را نداشت، هر چندکه نقش تنظیمی دولت همچنان پابرجاست، به عبارتی «احیای دولت» مورد توجه قرار گرفته است (حسینی و شفیعی، ۱۳۸۶: ۵۵). با این وجود، باید دانست که هر قانون یا سیاست اقتصادی جهت موفقیت در اجرا نیازمند تمهید یک سری بسترها و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی است. اجرای موفقیت آمیز سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی در کشور ما نیز نیازمند تحقق پیش شرط‌هایی مانند تضمین و تامین فضای کسب و کار مناسب، شفاف سازی اطلاعات، نهادسازی‌های لازم، جلوگیری از شکل‌گیری انحصارات جدید در بخش خصوصی، تامین اجتماعی و حمایت از افرادی که در اثر اجرای این گونه سیاست‌ها از کار بی‌کار شده‌اند، است. متأسفانه در ایران به علت عدم تحقق بسترهای لازم، اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی با ابهاماتی روبرو شده است که نیازمند تغییر در برخی اصول، تفسیر قانون و یا ارائه سیاست‌های کلی از سوی مقام معظم رهبری جهت ارائه طریق و روشن کردن مسیر حرکت در راستای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی کشور هستیم.

به‌طور کلی در دولت نهم و دهم هفت محور برای اصلاح امور اقتصادی در کنار توزیع ثروت به مردم، مطرح شد. اولین محور اصلاح نظام یارانه‌ها بود. در اولین گام بنزین سهمیه بندی شد

و تا حدودی از تقسیم ناعادلانه یارانه انرژی کاسته شد. اما اصلی ترین گام هدفمندی یارانه‌ها بود که در چند مرحله اجرا شد. دومین محور اصلاح نظام بانکی بود. دیگر قرار نبود ۱۰ درصد جامعه از ۹۰ درصد منابع بانکی استفاده کنند، لذا با آغاز اصلاح در قوانین و رفتارهای بانکی مرحله تجدید نظر شروع شد، با این حال طرح بنگاه‌های زودبازده، ضربتی ترین اقدامی بود تا منابع بانکی به صورت نسبتاً عادلانه تری توزیع شوند. مسکن مهر طرح دیگری بود که منابع بانکی را مجهز کند تا اقشار آسیب پذیر با بهره بردن از آن صاحب خانه شوند. اصلاح ساختار مالیاتی، گمرک، شبکه توزیع و بهره وری دیگر گام‌هایی بود که دولت نهم و دهم برای اصلاح اقتصادی برداشت. اما این دولت نیز با در پیش گرفتن منطق توزیع به جای تولید، سنت‌گرایی و محافظه کاری و نگرش پست توسعه‌ای با توجه به نارسایی‌های تجربه توسعه در دوره‌های دوم و سوم، به رد مبانی نظری توسعه پرداخت.

گفتار سوم: تحلیل انتقادی گفتمان‌های دولت‌های پساانقلابی

همچنان که گفته شد، بازخوانی و مطالعه گفتمان‌های دولت‌های پساانقلابی در زمینه توسعه اقتصادی، به صورت ویژه، از این رو اهمیت و ضرورت دارد که نقاط لغزش و انحراف آن‌ها را نسبت به گفتمان اصیل انقلاب اسلامی نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که این دولت‌ها، تا چه حد و مرتبه‌ای، در امتداد مسیر تعریف شده تحرک داشته و به تحقق آرمان‌ها و غایات انقلاب اسلامی کمک کرده‌اند. اگر از این زاویه به تحلیل دولت‌های پساانقلابی - که در این تحقیق مشتمل بر چهار دولت مقاومت، سازندگی، اصلاحات و عدالت خواه هستند - پرداخته شود، دریافت خواهد شد که در مجموع و به صورت کلی، انقلاب اسلامی از مسیر اصیل و حقیقی خود خارج نگشته است، اما از آن سو، دولت‌های یاد شده در فرایند توسعه اقتصادی چندان عملکرد در خور توجه و ستایش نداشته‌اند. البته نگارنده بر این باور است که بر همه دولت‌ها، نمی‌توان و نمی‌باید حکم واحد راند و آن‌ها را از نظر ارزش گذاری و ترجیح، در یک سطح قرار داد، بلکه این دولت‌ها، در مراتب ارزشی مختلفی قرار می‌گیرند؛ به گونه‌ای که از نظر نگارنده، گفتمان دولت احمدی نژاد، کمترین میزان نزدیکی و هم‌سوئی را با توسعه اقتصادی داشته و گفتمان دولت‌های هاشمی و خاتمی، بیشترین میزان نزدیکی و هم‌سوئی را با توسعه اقتصادی داشته‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد در مقام تحلیل انتقادی دولت‌های پساانقلاب، پاره‌ای از اشکالات و معایب را به صورت عمومی و کلی مطرح ساخت که به شرح زیر است:

یکم. هیچ یک از گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های پس از انقلاب، انطباق کامل و یا دست کم حداکثری در تحقق توسعه اقتصادی و برنامه‌های مرتبط با آن را نداشته‌اند؛ چرا که هر یک از آن‌ها با ضرایب مختلفی، مبتلا به فروغلتیدن به ورطه التقاط اندیشی بوده‌اند. وجود گرایش‌ها شبه سوسیالیستی و یا شبه لیبرالیستی در این دولت‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها نتوانسته‌اند گفتمانی را ساخته و پرداخته کنند که حقیقتاً از آب‌شخور ناب و بومی تغذیه کرده و نسبت به مکاتب سکولار غربی، مرزبندی شفاف و مشخص داشته باشد.

از کنار این نقص و کاستی نباید به سادگی گذشت؛ زیرا همین آسیب است که کلیت گفتمان یک دولت را از خویش متأثر می‌سازد و موجب زاویه یافتن آن با گفتمان انقلاب اسلامی می‌شود. البته در دو دهه اخیر با افول جهانی سوسیالیسم و مارکسیسم، تهدید گراییدن به این مکاتب تا حد زیادی منتفی شده، اما اقبال به لیبرالیسم و اندیشه‌های برخاسته از آن، به چالشی فراگیر و گسترش یافته تبدیل شده که حتی به درون اردوگاه معرفتی و سیاسی جریان نیروهای انقلابی اصول‌گرا نیز نفوذ یافته است.

دوم. گفتمان هیچ یک از دولت‌های چهارگانه، از عمق تئوریک و معرفتی برخوردار نبوده و صرفاً معلول تلقی قشری از توسعه اقتصادی و یا گرده برداری ژورنالیستی از اندیشه‌های غربی بوده است.

سوم. دولت‌های چهارگانه یادشده در مقام گفتمان پردازی، گرفتار تقلیل‌گرایی شده و از نگاه همه جانبه و متوازن محروم بوده‌اند؛ دولت مقاومت و دولت سازندگی و دولت عدالت‌گرا، تنها به حوزه اقتصاد پرداخته و از سایر حوزه‌های سیاسی و فرهنگی، غفلت ورزید و دولت اصلاحات نیز، به ایده اصالت سیاست گرایید و از اقتصاد و فرهنگ بازماند. فروکاهیدن نیازها و اقتضائات یک جامعه به امور محدود جامع‌نگری را از دولت می‌ستاند و تلقی تک‌ساحتی اندیشی را بر آن تحمیل می‌کند. این حالت سبب می‌گردد که ارتباط میان دولت و ملت به تدریج، قطع و یا سست شود؛ زیرا مردم هرگز نیازها و حوایج خود را در یک عرصه محدود نمی‌کنند و از دولت نیز چنین توقعی دارند. به نظر می‌رسد تک‌ساحتی‌ترین دولت پس از انقلاب، دولت اصلاحات باشد که همه مطالبات و انتظارات اجتماعی را به حوزه سیاست فروکاهید و دواى هر دردی را در مشارکت سیاسی و آزادی بیان جست.

چهارم. نکته دیگر آن است که دولت‌های پساانقلابی، یک مسیر واحد و مشترک در زمینه توسعه اقتصادی را نپیموده‌اند و به این ترتیب، دولت بعدی، صورت تکامل یافته دولت قبلی

نیست، بلکه هر یک از این دولت‌ها، گفتمان متفاوتی را رقم زده که گاه، در نقطه مقابل گفتمان دولت یا دولت‌های قبلی قرار داشته است. وجود «گسست‌های گفتمانی» میان دولت‌های پس‌انقلابی سبب گردیده که ما در نهایت با یک سلسله راه‌های نپیموده و استراتژی‌های نیمه تمام روبرو باشیم که هیچ یک، به فرجام نرسیده اند. برای این وضعیت باید چاره ای حکیمانه اندیشیده شود. به نظر می‌رسد که نگارش «سند چشم انداز بیست ساله» در کنار «برنامه‌های پنج ساله» فقط تا حدی می‌تواند به حرکت دولت‌ها، وحدت و هماهنگی ببخشد و آن‌ها را در یک مسیر قرار بدهد؛ زیرا در عمل مشاهده می‌شود که در هر گفتمانی، گرایش‌ها و علایق شخصی روسای جمهور و نیروهای اجتماعی حامی وی، بخشی از مواد محتوای این اسناد استراتژیک را برجسته و غالب می‌گرداند و علاوه بر این، تفسیرها و تأویل‌های دلبخواهانه نیز از راه رسیده و در پدید آمدن تشّت و تکثر مخرب، علت مضاعف می‌شود. انتظار منطقی و معقول این است که ایرانیان پس از سه دهه تجربه حکومت دینی و استقرار ده دولت پیاپی، به «انقطاع» و «گسست» و «چرخش» مکرر گفتمانی پایان داده و صورتی از «تداوم» و «پیوستگی» گفتمان را طراحی نمایند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که عامل تعیین کننده توسعه، به رغم گفتمان‌ها و تجربه‌های متفاوت، کارآمد بودن دولت است. وجود دولت کارآمد برای فراهم آوردن کالاها و خدماتی (مقررات و نهادهایی) که به بازار اجازه رشد و شکوفایی دهد و مردم را به سوی زندگی سالم تر و سعادت‌مند تر سوق دهد، حیاتی است. بدون وجود چنین دولتی، توسعه پایدار، غیر ممکن است. دولت، حائز یک نقش حیاتی در ارتقای رشد اقتصادی با دوام، حمایت از محیط زیست، ارتقای ایمنی و بهداشت و معاضدت به امنیت اقتصادی است. اما با عطف توجه جدید و باز اندیشی در نه تنها آنچه که دولت انجام می‌دهد، بلکه اینکه چگونه آن را انجام می‌دهد، می‌توانیم دولتی خلق کنیم که شریک موثرتر و تواناتر در معاضدت با شهروندان، سرمایه داران و هزاران نهاد و موسسه دیگری که جامعه پیچیده ما را تشکیل می‌دهند، پیگیر سیاست‌هایی باشد که هدف‌های اقتصادی و غیر اقتصادی را با هم ارتقاء دهند.

در نتیجه به موازات موانع تاریخی - ساختاری اقتصاد سیاسی در ایران که موجبات توسعه نیافتگی اقتصادی را فراهم کرده است، ساخت و ماهیت و کارکرد دولت از جمله نقش برجسته

و تعیین کننده ای در عقب ماندگی اقتصادی کشور دارد. بی ثباتی در سیاستهای اقتصادی و نوسانات پی در پی در اوضاع پولی و مالی از یک طرف و سیاست زدگی و عوام گرایی در تصمیمهای اقتصادی از طرف دیگر، باعث رکود و تورم و گرفتار شدن متغیرهای اقتصاد کلان در روزمره گی است. با توجه به این واقعیت دولت ناچار از مداخله برای ساماندهی مشکلات اقتصادی چون رکود، تورم، بیکاری، سفته بازی، کاهش ارزش پول ملی، افزایش حجم نقدینگی و ... شده که خود منجر به بزرگ تر شدن دولت و دخالت و حضور مضاعف در اقتصاد داشت که از جمله عوامل ناکارآمدی و روندهای ضد توسعه محسوب می گردد. علاوه بر این ایران، با وابسته شدن به ثروت خدادادی حاصل از منابع طبیعی (همچون نفت و گاز)، از توسعه سایر بخشهای اقتصاد کشور غافل شده و به صادرات مواد خام و واردات محصولات صنعتی و مصرفی از خارج از کشور اکتفا کرده است.

البته بعد از انقلاب کوششهایی در جهت افزایش رشد و توسعه اقتصادی کشور، در قالب گفتمانها و برنامههای توسعه انجام شده است، اما به علت مشکلات موجود، به موفقیت نرسیده اند. این امر نشان می دهد که دولت های روی کار آمده در ایران از کارآمدی لازم برخوردار نبوده اند در حالی که پیش شرط توسعه اقتصادی در کشور، شکل گیری دولت توسعه گرا است. به طور کلی دلایل عدم شکل گیری دولت توسعه گرا در ایران را می توان در چند محور

خلاصه کرد که عبارتند از:

- ۱- شکل گیری دولت رانتیر؛
 - ۲- وابسته بودن اقتصاد به دولت (دولتی بودن اقتصاد)؛
 - ۳- صدور مواد خام و واردات کالاهای صنعتی از خارج؛
 - ۴- عدم موفقیت دولت در خصوصی سازی بخش اقتصاد؛
 - ۵- عدم جذب سرمایه های خارجی؛
 - ۶- افزایش بی رویه نرخ تورم؛
 - ۷- بی ثباتی در سیاستهای اقتصادی و نوسانات پی در پی در اوضاع پولی و مالی؛
 - ۸- تک محصولی بودن اقتصاد و وابستگی دولت به درآمدهای نفتی و ...
- راهکارهایی نیز برای برون رفت از این معضلات ارائه می گردد که شامل:
۱. کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی از طریق جایگزین کردن درآمدهای مالیاتی به جای درآمدهای نفتی؛

۲. مدیریت صحیح و راهبردی درآمدهای نفتی؛
۳. تقویت بخش خصوصی و کاهش حجم بوروکراسی حکومتی؛
۴. تقویت زیرساخت‌های فیزیکی و تاسیسات زیربنایی در بخش‌های نیرو، حمل و نقل و ارتباطات؛
۵. افزایش صادرات صنعتی و کاهش واردات؛
۶. جذب سرمایه‌های خارجی از طریق اصلاح محیط سرمایه‌گذاری و کسب و کار در داخل؛
۷. مهار کردن تورم؛
۸. استفاده از انرژی‌های تجدید پذیر (انرژی خورشیدی و بادی) به جای سایر انرژی‌های تجدید ناپذیر؛
۹. هماهنگ سازی سیاست‌های اقتصادی کشور با سیاست‌های سازمان‌های بین المللی.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیم بای سلامی، غلام حیدر (۱۳۸۸). «بررسی الگوهای نظری سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه ایران در آستانه تدوین برنامه پنجم توسعه اقتصادی و اجتماعی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۶۲-۲۶۱، صص ۱۸۵-۱۶۸.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۳). *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: گام نو.
- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲). «نقش دولت در جهان معاصر»، در *دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی*، ترجمه حسین راغفر، چاپ اول، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- اسحاقی، سیدحسین (بی تا). «نگاهی به پدیده رانت و رانت جویی در ایران»، *رواق اندیشه*، ش ۴۵، صص ۳۲-۲۱.
- اوانز، پیتر (۱۳۸۰). *توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی*، ترجمه عباس زند باف و عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- بانک جهانی (۱۳۷۸). گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۷، *نقش دولت در جهان در حال تحول*، ترجمه گروه مترجمین موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- تقوی، مهدی و نخجوانی، سید احمد غروی (۱۳۸۲). «تورم رکودی در اقتصاد ایران»، *پژوهشنامه اقتصادی*، شماره ۹، صفحات ۷۰-۱۳.

- تودارو، مایکل (۱۳۶۶). **توسعه اقتصادی در جهان سوم**، ترجمه غلامعلی فرجادی و حمید سهرابی، تهران: وزارت برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی-اجتماعی و انتشارات.
- حاتمی، عباس (۱۳۸۹). «الگوی آونگی: چارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سیزدهم، شماره دوم، شماره مسلسل ۴۸، صفحات ۳۱-۵.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۸). **دولت نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینی، سید شمس‌الدین و شفیعی، افسانه (۱۳۸۶). «تعامل دولت و بازار و رویکرد تنظیم در اقتصاد ایران؛ تأملی در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی»، **فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی**، شماره ۴۳، صص ۶۰-۲۵.
- حیدری، ایوب (۱۳۸۱). **توسعه و موانع توسعه در ایران**، تهران: سازمان انتشارات گفتمان.
- خوش‌چهره، محمد (۱۳۸۲). «بررسی قلمرو مداخلات دولت در فرایند توسعه»، **فرهنگ عمومی**، ش ۳۴، ص ۱۵.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۹). **الگویی برای توسعه اقتصادی ایران**، تهران: نشر توسعه.
- سیفی نژاد، افشار (۱۳۸۳). «آسمان اقتصاد ابری نیست؛ بررسی عملکرد دولت خاتمی در جذب سرمایه گذاری خارجی»، **نشریه مردم سالاری**، شماره بازیابی: ۱۷۴۱-۱۵۶۰.
- شریفی، محمد (۱۳۸۸). «پارادوکس نفت و توسعه در ایران»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دوم، صص ۱۵۴-۱۳۹.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۴). «موانع جذب سرمایه گذاری خارجی در ایران»، **پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۱۴، بهار و تابستان، صص ۵۴-۲۲.
- عباسی، ابراهیم (۱۳۸۳). «جذب سرمایه خارجی در ایران»، **نشریه همشهری**، ۷ اردیبهشت، شماره، بازیابی: ۱۵۱۰۲۷۹۵.
- عباسی نژاد، حسین و تشکینی، احمد (۱۳۸۳). «آیا تورم در ایران یک پدیده پولی است؟»، **مجله تحقیقات اقتصادی**، شماره ۶۷، صفحات ۲۱۲-۱۸۱.
- عظیمی (آرانی)، حسین (۱۳۷۴). **مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران**، چ ۴، تهران: نشر نی.
- عزیزی، خسرو (بی تا). «وضعیت تورم در اقتصاد ایران»، **بانک و اقتصاد**، شماره ۷۱، صفحات ۲۹-۲۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: سمت.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۳). **نتایج انقلاب ایران**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کردزاده کرمانی، محمد (۱۳۸۰). **اقتصادسیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: وزارت امور خارجه.

- لفت ویچ، آدریان (۱۳۷۸). **دموکراسی و توسعه**، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- محنت فر، یوسف و دهقانی، تورج (۱۳۸۸). «بررسی رشد نقدینگی و اثر آن بر تورم در اقتصاد ایران: یک مطالعه تجربی طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۵۰»، **فصلنامه پژوهشها و سیاستهای اقتصادی**، سال هفدهم، شماره ۴۹، بهار، صفحات ۹۳-۱۱۲.
- مزروعی، رجبعلی (۱۳۸۲). «اقتصاد دولتی و نفتی ایران»، **نشریه همشهری**، ۱۶ اردیبهشت، شماره بازیابی: ۱۳۵۰۱۶۹۴.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۴). **آسیب شناسی توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: نشر قومس.
- موثقی، احمد (۱۳۸۵). «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۷۱، صص ۳۵۳-۳۱۱.
- مومنی، فرشاد (۱۳۷۴). **کالبد شناسی یک برنامه توسعه**، تهران: موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
- مومنی، فرشاد و ابراهیمی، علی (۱۳۸۳). «ساختار رانتی اقتصاد سیاسی کشور»، **نشریه همشهری**، ۵ آبان، بازیابی: ۱۵۸۰۴۲۱۴.
- هتته، بژورن (۱۳۸۱). **تئوری توسعه و سه جهان**، ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.
- هوشمندی، حمید (۱۳۸۷). «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران (سالهای ۸۶-۱۳۷۲)»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۴۸-۲۴۷، صص ۲۸۱ تا ۲۶۲.

ب) منابع انگلیسی

- Adelman, Irma (1999). "The Role of Government in Economic Development"; **Working Paper**, No. 890, California Agricultural Experiment Station Giannini Foundation of Agricultural Economics.
- Apter, David E. (1987). **Rethinking Development**, Sage Publications, California.
- Khaleghi Damghani, Ahmad (2008). "Reform Era in Iranian Politics", **Intel. J. Humanities**, Vol. 15(1): p.33-54
- Stiglitz, Joseph (1998a). "Toward a New Paradigm for Development: Strategies, Policies, and Processes", given as the Prebisch Lecture at **UNCTAD**, Geneva.
- Shapiro H and Taglor L. (1990). "The State and Industrial Strategy", **World Development**, Vol.18, No. 6.

